

بہتر انداز

آگوس و ہیولاما ۲

ناتیلوس

را نجات بدھیم

ہیوا
Hoopa

آگوس و هیولاها ۲

ناتیلوس

را

نجات

بدهیم

ژانومه کوپونس
تصویرگر: لیلیانا فور تونی
مترجم: سعید متین



برای مانی رهتما

آن‌که خواننده است نه‌ها،
آن‌که با میمون‌های بین
کهکشانی می‌جنگد.

Original title: Agus y los monstruos. Salvemos el Nautilus
text © 2015 Jaume Copons
illustrations © 2015 Liliانا Fortuny
copyright © 2015 Combel Editorial S.A.
Translation rights arranged by IMC Agència Literària, SL. All rights reserved.

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از آژانس ادبی نویسنده و تصویرگر آن خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، ژانومه کوپونس، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت ژانومه کوپونس این کار را کرده است.



سرشناسه: کوپونس، ژانومه، ۱۹۶۶-م.
عنوان و نام پدیدآور: ناتیلوس را نجات بدهیم / نویسنده ژانومه کوپونس؛ تصویرگر لیلیانا فور تونی؛ مترجم سعید متین؛ ویراستار انسیه حیدری؛ مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۱۵۱ص- مصور (رنگی).
فروست: آگوس و هیولاها، ۲.
شابک: دوره: ۸-۶۵-۸۸۶۹-۶۷-۲؛ ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۶۷-۲؛ ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۶۷-۲

یادداشت: فیبا وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: 2015, ¡Salvemos el Nautilus!
موضوع: داستان‌های ماجراجویانه
موضوع: Adventure stories
موضوع: داستان‌های طنزآمیز
موضوع: Humorous stories
شناسه افزوده: فور تونی، لیلیانا، تصویرگر
شناسه افزوده: Fortuny, Liliانا
رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۶ ن ۱۳۷۱ ک۷۱۳ - مترجم
شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۸۲۹۸۸



آگوس و هیولاها ۲ ناتیلوس را نجات بدهیم

نویسنده: ژانومه کوپونس
تصویرگر: لیلیانا فور تونی
مترجم: سعید متین
ویراستار: انسیه حیدری
مدیر هنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: بهار یونس‌زاده
ناظر چاپ: سینا برازوان
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه
چاپ اول: ۱۳۹۷
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان
شابک دوره: ۸-۶۵-۸۸۶۹-۶۷-۲؛ ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۶۷-۲
شابک: ۸-۶۵-۸۸۶۹-۶۷-۲؛ ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۶۷-۲



هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
هر گونه استفاده از متن این کتاب فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است. www.hoopa.ir
info@hoopa.ir

ایز شما و ایز داستان ما
هیولاها

قهرمان‌های داستان



آگوس پیانولا
و
آقای پتی‌پن، هیولای کتاب‌ها

و بدجنس‌های داستان



نپ
دستیار (نه‌چندان بدجنس)
دکتر پروت



دکتر پروت
مرد خپیش



جیرینگ
هیولای زباله



خانم قلمبو
هیولای قلم‌مو



خانم دکتر دامپی
هیولای حیوانات



چوله
هیولای چاله‌ها



اختاسل
هیولای موسیقی



گیسی پیلی
هیولای موها



سراشیز مالوله
هیولای آشپزی



هیچوپینچو
هیولای هیچی



امو
هیولای فلزات

۱

اتاقی
پراز هیولا



آن روز بعد از ظهر راه برگشت تا خانه را با لیدیا لینس آمدم. چاره‌ی دیگری نداشتیم. همسایه بودیم. آن قدر همسایه که خانه‌هایمان توی یک طبقه بود. این هم از بخت بدم بود؛ چون لیدیا روی مخ‌ترین و فضول‌ترین دختر مدرسه بود. از پدرش هم حرفی نزنیم بهتر است.



... یادتان باشد هفته‌ی آینده هر کدامتان باید یک غذایی درست کنید و بیاورید سر کلاس! یک هفته‌ی کامل وقت دارید آماده‌اش کنید. آخر هفته بهتان خوش بگذرد!



مهم نبود که خانم معلم تکالیف عجیب و غریب بهمان داده بود. یک هفته تعطیل بودیم و من خیال داشتم آن یک هفته را با دوستانم بگذرانم. هیچ نگران درس و مشق نبودم.

وقتی موفق شدم از شر لیدیا و پدرش خلاص شوم، رفتم توی خانه و به پدر و مادرم سلام کردم و صاف رفتم توی اتاقم. رفقایم منتظر بودند. درست است یک کم خاص بودند، ولی هیچ‌جا نمی‌توانستم از این دوست‌ها پیدا کنم. گاهی یک کم از حد می‌گذرانند... ولی خب دست خودشان نبود.



چهره‌ی آگوس که قلم‌بو از حفظ و در عرض دو دقیقه کشید.

دیگر سه هفته می‌شد که من و ده تا هیولا با هم توی یک اتاق زندگی می‌کردیم. به نظر ارزشش را داشته باشد که توضیح بدهم چطور با آقای پتی‌پن و بعدش با بقیه‌ی هیولاها آشنا شدم. این جوری خلاصه‌وار متوجه می‌شوید چرا این قدر برایم مهم است که اتاقم همیشه مرتب باشد.

آمدن آقای پتی‌پن و هیولاها به اتاقم

من بچه‌ی معمولی‌ای بودم با مشکلات معمولی بچه‌های معمولی. مثلاً مادرم تهدیدم می‌کرد که اگر اتاقم را مرتب نکنم، خرت‌وپرت‌هایم را می‌ریزد دور. توی مدرسه هم یک مشکل داشتم: قرار بود چند تا انشا تحویل بدهم، ولی گمشان کرده بودم.



یک روز آقای پتی‌پن را توی کتابخانه‌ی مدرسه پیدا کردم و خیال کردم عروسک است. اما، مسئول کتابخانه، هدیه دادش بهم.



همه‌ی چیزهایی که نباید آنجا می‌بودند، ولی هیچ‌جای دیگر هم جا نشدند.

مرتب نگه داشتن اتاق از خیلی از مشکلات جلوگیری می‌کرد. اگر پدر و مادری وارد اتاقی بشوند و ببینند همه چیز مرتب و منظم است، اصولاً شک نمی‌کنند. خب البته پدر و مادرهایی هم هستند، مثل مال من، که همیشه یک چیزی پیدا می‌کنند.

فردای آن روز اوضاع حسابی به هم ریخت. مادرم که از به هم ریختگی اتاقم کفری شده بود، کلی از اسباب بازی هایم را ریخت دور که بینشان آقای پتی پن هم بود.



آن روز عصر توی خانه وقتی شروع کردم به کتاب خواندن، آقای پتی پن بیدار شد. عروسک نبود! هیولای کتاب بود! همان موقع با هم دوست شدیم و دوتایی یک عالمه کتاب خواندیم، ولی...



بعد از کلی بدبختی و سروکله زدن با لیدیا که آقای پتی پن را از بازارچه ی مدرسه خریده بود، موفق شدم دوست جدیدم را پیدا کنم.



... آقای پتی پن برایم گفت که خودش و دوست هایش را دکتر بروت که خیلی بدذات است، از کتابی که تویش زندگی می کرده اند، انداخته بیرون: کتاب هیولاها. تصمیم گرفتم کمکش کنم.

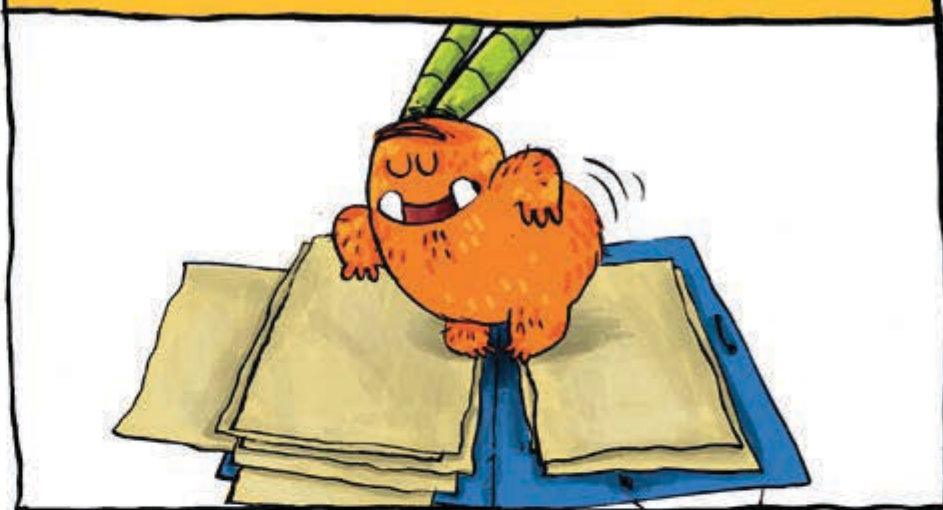


واز وقتی هیولاها آمدند توی اتاقم، حتی یک روز هم حوصله مان سر نرفت. شب‌ها من و آقای پتی پن بلند بلند کتاب می‌خواندیم و بقیه همه با دهن طاق مانده بهمون گوش می‌دادند. زندگی نسبتاً خوش و آرامی داشتیم، ولی آن روز بعد از ظهر...

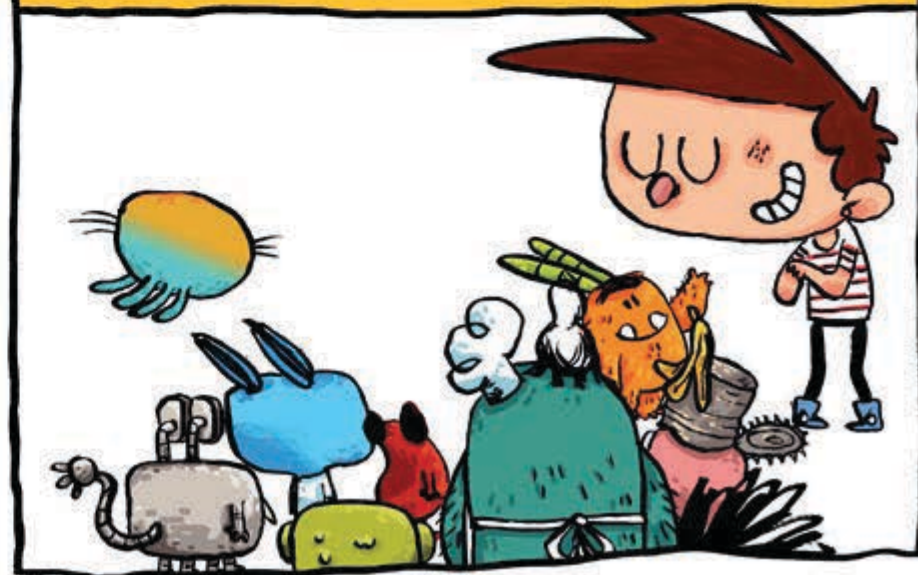


... آن روز بعد از ظهر وقتی داشتیم اتاق را تروتمیز می‌کردیم، متوجه شدیم گیسی پیلی و چوله نیستند و وقتی سراغشان را از بقیه‌ی هیولاها گرفتیم، همه‌شان جویری وانمود کردند انگار از هیچ چیز خبر ندارند.

وقتی برگشتیم خانه، آقای پتی پن، هنوز نمی‌دانم چه جویری، همه‌ی انشاهایی را که باید تحویل مدرسه می‌دادم، پیدا کرد و پیشنهادی بهم داد...



پیشنهاد داد که دوستانش بیایند توی اتاقم با هم زندگی کنیم. لازم نیست بگویم چقدر از این پیشنهاد خوش حال شدم!



عجیبه که آدمیزاد
کتاب هاش رو نمی خوره!



هوپا، ناشر کتاب های خوردنی